



براساس سلايق و باورهای خود. مردم را با امید پیروزی کاندیدای مورد نظرشان به صحنه انتخابات بکشانند.

البته در خصوص این گروه از روشنفکران نیز دو مورد قابل تامل است: ۱. از این عده انتظار می‌رفت به‌صورت آشکار، علنی و شجاعانه عملکرد همقطاران روشنفکر خود را که در گروه نخست قرار داشتند و به‌شدت به عملیات تخریبی روی آورده بودند، مورد نقد قرار دهند. این عزیزان هرچند خود از چنین اقداماتی دوری گزیدند، اما به نظر می‌رسید با نوعی جودگی و به دلیل مواجهه با فضای مسموم ایجادشده از سوی گروه نخست، مرعوب شده و به اندازه کافی نخبگان مذکور را مورد چالش قرار ندادند. ۲. انتظار می‌رفت که این گروهها بیش‌ازاین و با شدت و حدت بیشتری مردم را به حضور در انتخابات دعوت کنند و به شکل منسجم‌تر و کامل‌تری به حمایت از کاندیداهای مورد نظرشان مبادرت ورزند و از ارائه برخی شعارها و برنامه‌های سطحی و بدون پشتوانه و غیرعملی دوری گزینند به‌نظر می‌رسد مردم در انتخابات اخیر ثابت کردند که از حیث حضور گسترده و حتی به لحاظ قدرت تبلیغ، گوی سبقت را از این نخبگان روده‌اند. این نخبگان درحالی‌که نباید هرگز نقد قدرت را فراموش کنند اما درعین حال باید به‌شدت مراقب باشند که در ورطه بداخلاقی سیاسی گرفتار نگردند و یا را از محدوده عقل، شرع و اخلاق فراتر نگذارند.

ج. در معرفی آخرین گروه از نخبگان فعال در عرصه انتخابات، می‌توان به افرادی اشاره کرد که با جدیت و در تلاشی همه‌جانبه به حمایت و تبلیغ کاندیدای پیروز پرداختند. این گروه توانستند با شناخت دقیق و بررسی موشکافانه اوضاع اجتماعی و نیازهای جامعه، بهترین و مناسب‌ترین شعارها را برگزینند و با معرفی یک چهره اجرایی و دانشگاهی، آراء عمومی را در مقیاس وسیع به خود جلب نمایند. این عده هر چند از حیث کمیت نسبت به کل مجموعه فکری و نخبگان کشور در اقلیت قرار دارند، اما به لحاظ کیفی، یعنی به لحاظ برخورداری از تعریف و ویژگیهای خاص و حقیقی نخبگان، فعلا در وضعیت مطلوبی به‌سر می‌برند. برخی از ویژگیهای این عده عبارتند از: ۱. ارتباط دقیق و گسترده با توده‌های مردم، به‌ویژه طبقات محروم اجتماعی. ۲. عدم وجود سابقه منفی در خصوص این نخبگان در نگاه مردم. ۳. ارائه راهکارهای ملموس جهت رفع مشکلات اجتماعی و تمرکز شدید بر کاندیدای مورد نظر. ۴. نزدیک نشدن بیش‌ازحد به عضویت در جناح یا حزب خاصی و به‌تعبیر دیگر فراجناحی عمل کردن.

در خصوص این نخبگان نیز می‌توان به این نکته اشاره کرد که باید به‌شدت مراقب باشند تا به سرنوشت برخی نخبگان، که در سالهای اخیر تحت تاثیر نزدیکی به سیاستهای دولت به نوعی نخبه دوتنی تبدیل شدند، دچار نگردند. به‌عبارت‌دیگر همفکری و نزدیکی با رئیس‌جمهور منتخب و برنامه‌های او، اولاً نباید این نخبگان را در محدوده خاص همکاری با دولت متوقف نماید و ثانیاً بر اصلی‌ترین رسالت نخبگان در جامعه، یعنی رهبری توده‌ها و نقادی آنها، تاثیر گذارد. این گروه از نخبگان همان‌گونه‌که با ایجاد ارتباط و شناخت دقیق از مردم موفق شدند پیروز عرصه

انتخابات باشند، باید کماکان ضمن تاکید بر برنامه‌های موفق گذشته، به تعمیق ابعاد آن بپردازند.

## نخبگان و احزاب

یکی از آثار و نتایج غیرقابل تردید انتخابات اخیر در کشور، بی‌توجهی و عدم وابستگی مردم به احزاب سیاسی بود. به‌بیان‌ساده‌تر احزاب سیاسی موجود - حتی برخی از آنها که از سابقه طولانی‌تر برخوردار بودند - مورد عدم مقبولیت و پذیرش مردم واقع شدند. به‌نظر می‌رسد این بحث نیز در ذیل موضوع وضعیت نخبگان در انتخابات اخیر قابل بررسی و تجزیه و تحلیل باشد؛ چراکه معتقدیم معمولاً نخبگان و روشنفکران هستند که جهت بالابردن سطح آگاهیهای عمومی و تاکید بر مشارکت بهینه مردم در سرنوشت خویش، اقدام به تاسیس حزب می‌نمایند و یا خود در برخی احزاب مشخص - البته در بالاترین سطوح مدیریتی این نهادها - به ایفای نقش می‌پردازند. به‌نظر می‌رسد عدم توفیق نخبگان در انجام وظایف خود و قطع ارتباط ایشان با مردم، در آینده به دوری مردم از احزاب نیز منجر خواهد شد. اما از آنجاکه احزاب سیاسی در عصر حاضر، هم‌زاد دموکراسی تلقی گردیده و از آنها به‌عنوان مقومهای دموکراسی یاد می‌شود، نمی‌توان جایگاه احزاب را به‌عنوان خانه نخبگان در کشور نادیده گرفت. در کشورهایی که اراده آنان متکی به آراء عمومی است، وجود احزاب یک ضرورت به‌نظر می‌رسد. مهم‌ترین کارویژه احزاب سیاسی، متحد کردن و باثبات نمودن روند زندگی سیاسی است. به‌تعبیری دیگر، احزاب در جامعه گروههای همفکر را سازماندهی می‌کنند و به آنها آموزش لازم سیاسی می‌دهند احزاب از این طریق می‌توانند بر افکار عمومی تاثیر گذاشته و واسطه بین مردم و حکومت باشند و در نهایت جهت رسیدن به قدرت سیاسی یا حفظ آن، به‌صورت قانونی با دیگر هم‌تایان به رقابت برخیزند. با این تعریف، هرچند به‌نظر نمی‌رسد تنها جایگاه و مرکز نخبگان، احزاب باشند، اما بی‌شک یکی از کانونهای اصلی فرهیختگان سیاسی و اجتماعی، احزاب سیاسی هستند بنابراین بدون شک هرگونه ضعف و خلل در عملکرد هر یک از طرفین - نخبه و حزب - می‌تواند بر دیگری تاثیرگذار باشد. از آنجاکه ساختارهای اجتماعی، فاقد شکل فیزیکی و نمود بیرونی هستند و تنها با ترتیبات و کیفیت عملکرد نیروهای انسانی شناخته می‌شوند، به نظر می‌رسد در ارتباط دو سویه نخبگان و احزاب، نخبگان هستند که از میزان تاثیرگذاری به‌مراتب بیشتری برخوردارند. اما انتخابات اخیر نشان داد که عملکرد نخبگان، و به تاسی از آن احزاب، در کشور ما چندان موفق نبوده است.

سابقه احزاب سیاسی در ایران به‌طور مشخص به زمان مشروطه و تشکیل مجلس در کشور بازمی‌گردد. اما در تمام طول یک‌صدسال اخیر و با تمام فراز و فرودها احزاب سیاسی موفق به حضور دائمی، گسترده و منطبق بر اهداف و کارویژه‌های یک حزب نشده‌اند. حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز تغییر چندانی در وضعیت احزاب روی نداد و چند حزب سیاسی، به شکل مبهم و در برخی موارد دولتی، به حیات خود ادامه دادند. باتوجه به نهادینه شدن

مردم‌سالاری در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و ضرورت مشارکت حداکثری مردم در صحنه سیاسی و با توجه به نتیجه انتخابات اخیر، آسیب‌شناسی احزاب در ایران یک ضرورت به‌نظر می‌رسد.

حقیقت این است که کاندیدای پیروز در نهمین انتخابات ریاست‌جمهوری، از کمترین و یا به‌تعبیری از هیچ‌گونه حمایت حزبی برخوردار نبود. این وضعیت در خوش‌بینانه‌ترین حالت نشان‌دهنده آن است که احزاب در انتقال برنامه‌ها و شعارهای خود به مردم ناموفقند و یا اینکه احزاب اصولاً از شناخت دقیق خواست افکار عمومی عاجز می‌باشند و به بیراهه می‌روند.

هرچند بحث آسیب‌شناسی احزاب به‌ویژه در سارپندی اخیر مجال بسیار گسترده‌تری می‌طلبد اما در اینجا به اختصار به مواردی از مهم‌ترین دلایل ناکارآمدی احزاب اشاره می‌شود: ۱. اولویت منافع حزبی بر منافع ملی. ۲. ضعف ساختاری در شکل‌گیری احزاب. ۳. تعارض شدید میان عملکرد و مواضع احزاب با یکدیگر. ۴. همان‌جنگ حزبی. ۵. دوری احزاب از باورها، اعتقادات و فرهنگ مردم. ۶. نفوذ اشخاص و عناصر فاسد و فرصت‌طلب به درون احزاب. ۷. دولتی شدن احزاب. ۸. وابستگی برخی احزاب به مراکز خارجی. ۹. وجود مخفی‌کاری و لبهام در عملکرد برخی احزاب. ۱۰. حاکمیت ساختارهای غیربومی و ماکیاولیستی بر نحوه تبلیغات حزبی.

جایگاه و ارتباط نخبگان در هر یک از موارد فوق، چه در راستای اصلاح و یا تخریب، انکارناپذیر است. پیام بسیار مهم سوم تیر در خصوص مقوله فوق، این بود که احزاب جهت پیروزی صرفاً روی نخبگان و روشنفکران حساب نکنند و سعی کنند با مردم نیز مرتبط باشند و از سوی دیگر نخبگان نیز نباید تنها به طبقه مورد خطاب سران احزاب تبدیل شوند. این گروه باید مراقب باشند که تنها به شکل حلقه رابط میان مردم و احزاب در نیایند بلکه باید حافظ منافع مردم در ارتباط با احزاب و ضامن مطالبات آنها از احزاب نیز محسوب گردند. نخبگان باید به‌صورت سیال در میان مردم و حزب متبوع خود در حال حرکت باشند و گرنه نخواهند توانست به‌موقع توده‌ها را به نفع گروه، حزب یا فرد مورد نظرشان وارد عرصه‌های اجتماعی - به‌ویژه انتخابات - نمایند.

## جنبش دانشجویی

به‌نظر می‌رسد جنبش دانشجویی در حال حاضر در شرایط بسیار حساس و پراهمیتی قرار دارد. گرچه پس از انتخابات اخیر ضعف احزاب و به‌ویژه نخبگان در انتخابات کاملاً آشکار شد، اما به‌نظر می‌رسد جنبش دانشجویی به‌مراتب از وضعیت بهتری نسبت به احزاب برخوردار است. جنبش دانشجویی در چندسال اخیر توانست به‌تدریج از حالت بلندگوی احزاب و اهرمی برای چانه‌زنی سیاستمداران و احزاب خارج شود و به جایگاه واقعی خود در جامعه نزدیک گردد. عملکرد نسبتاً مستقل جنبش دانشجویی در انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری، نشان از بلوغ سیاسی این جنبش و تحول در آن دارد. حال که در پی انتخابات اخیر، مردم پیشرو بودن خود را

**نخبه باید بداند که سیاست فقط تاکتیک نیست بلکه تکنیک نیز در آن موثر است. بی تردید کیفیت فعالیت در تاکتیکهای اتخاذشده از نگاه مردم پوشیده نخواهد ماند. در واقع سوم تیر را باید پیروزی تکنیک بر تاکتیک در مبارزات انتخاباتی دانست**

نسبت به احزاب نشان داده و نخبگان سیاسی و احزاب در ناپختگی و نابلگی باقی ماندند. جنبش دانشجویی به دلیل ارتباط به مراتب بیشتر با مردم می‌تواند نقش دوگانه حمایت از برنامه‌های مردم در انتخابات اخیر و انتقاد از عملکرد دولت آتی را همزمان تعقیب نماید. جنبش دانشجویی باید مراقب باشد که همچون چندسال گذشته به نفع برخی احزاب مصادره نگردد و احزاب ساخته قدرت، آن را به تملک خود درنیاورند. جنبش دانشجویی که در انتخابات اخیر به مراتب نمره قبولی بالاتری نسبت به نخبگان و احزاب گرفت، می‌بایست در سالهای آتی به‌عنوان یکی از سخنگویان واقعی و خودجوش مردم، مطالبات آنان را از دولت آتی بیگیری نماید. جنبش دانشجویی نباید هرگز موضع نظارتی خود را از دست بدهد. این موضع باید به‌صورت مثبت، سازنده و به نفع مردم و نظام ایفاء گردد. همانطور که مردم در انتخابات اخیر نشان دادند که وامدار هیچ حزب یا گروهی نیستند، جنبش دانشجویی نیز باید به تبعیت از مردم و براساس ماهیت و تعریف خود، اقدام کند و خود را به‌احتی در اختیار احزاب - چه پیروز و چه شکست‌خورده - قرار ندهد. باین‌وجود و در بررسی عملکرد جنبش دانشجویی در ماههای اخیر، باید گفت: دانشجویان علیرغم حضور سلیاق سیاسی گوناگون در جریان انتخابات نهمین دوره ریاست‌جمهوری، همراهی تقریباً کاملی با اکثریت قاطع ملت از خود نشان دادند. تقریباً کمتر تشکل ریشه‌دار و باسابقه‌ای را در میان این جنبش می‌توان یافت که در

انتخابات دومرحله‌ای ریاست‌جمهوری، مواضع و دیدگاهی غیر از خواست اکثریت مطلق مردم اتخاذ کرده باشد. تقسیم‌بندیهای رایج مانند راست، چپ سنتی، محافظه‌کار، تندرو، اصلاح‌طلب توده‌گرا، نخبه‌گرا، دموکراسی خواه و... در ماههای اخیر خریدار چندانی در جنبش دانشجویی نداشت. حرکت تند و بی‌احتیاط جنبش دانشجویی در سالهای گذشته به سمت برخی احزاب، در ماههای اخیر روندی کندتر و درعین‌حال منطقی و پذیرفتنی به خود گرفت. هرچند در این بین کثیری از احزاب و نخبگان و گروهی از دولتمردان از جنبش دانشجویی رنجیده‌خاطر شدند، اما به‌حق باید به این جنبش نمره قبولی داد. این جنبش در انتخابات اخیر نقش‌آفرینی پررنگی داشت تا حدی که می‌توان دانشجویان را به‌عنوان یک مرجع اجتماعی در تحولات اخیر در نظر داشت. بی‌تردید دانشجویان به‌عنوان چشم‌نگران و بیدار مردم هستند و باید مسیر اعتماد عمومی را مجدداً به دانشگاه بازگردانند. این نهاد گرانسنگ با دراختیار داشتن نیروهای فعال، علمی، جوان و آگاه، بهترین مرکز نقد، نظارت و پالایش سیستم اجرایی و سایر مراکز قدرت در کشور است. دانشگاه اسلامی، جهت حضور بهتر در صحنه تحولات سیاسی و اجتماعی، باید تنها به رسالت خویش بیندیشد. به‌نظر می‌رسد با انتخاب یک چهره آکادمیک و دانشگاهی که سابقه حضور در نهادهای دانشجویی را دارد، هم اینک فرصتی تاریخی پیش روی جنبش دانشجویی قرار گرفته است.

**نتیجه**

چرا روشنفکران و نخبگان فکری و سیاسی جامعه، که در سالهای اخیر گفت‌وگوهای اصلی تحولات سیاسی و اجتماعی را رهبری و سازماندهی می‌کردند، با شکست مواجه شدند و جایگاه مرجعیتی خود را در میان مردم از دست دادند؟  
انتخابات اخیر نشان داد که روشنفکری در کشورمان، در تعاملاتش با اجتماع و جریانات فکری کشور، دچار نوعی جمود و ایستایی شده و دیگر نمی‌تواند منشا اثر باشد. اما به‌راستی دلیل این امر چیست؟ برخی معتقدند که اساساً نخبه‌پروری و روشنفکری در طول تاریخ معاصر کشورمان براساس تعاریف غربی و بانوجه به کارکرد این گروه در غرب شکل گرفته است؛ بر همین اساس، حال که برخی الگوهای سنتی بومی و داخلی بر حوزه‌های مختلف سیاست، اجتماع و فرهنگ کشور حاکم شده‌اند، این عده دچار عدم تطبیق خود با محیط - و مردم - شده و کارایی‌شان را از دست داده‌اند. به اعتقاد آنان، بازتولید مفاهیم بومی در سیاست و فرهنگ و حرکت مردم براساس این مفاهیم نوین بومی، قشر نخبه و روشنفکر قبلی را با چالشی جدی مواجه کرده است. این عده، به‌ویژه نخبگان به‌حاشیه‌رانده‌شده، معتقدند در تفسیر این پدیده، ریشه را باید در فائق آمدن دموکراسی توده‌ای بر دموکراسی نخبگان دانست و با الهام از داوری افلاطون درباره سرانجام دموکراسی، انتخابات اخیر را شدیداً مورد تاخت‌وتاز قرار می‌دهند. گروهی دیگر شرکت آزادانه مردم در انتخابات



آخر را به موج بویونیسیم نسبت می‌دهند و... اما باید گفت این گونه تحلیل‌های کلیشه‌ای و قالبی که بیش از هر چیز از سنت جامعه‌شناسی مغرب‌زمین الهام می‌گیرند از تحلیل صحیح حماسه حضور مردم در سوم تیر عاجزند. برخی نخبگان نیز با سرخورده شدن از عدم اقبال عمومی، به نوعی نپیلیسم محض دچار شده‌اند؛ چنانکه مردم را به عقب‌ماندگی متهم کرده و ادعا می‌کنند مردم ایران نه تنها قابل پیش‌بینی نیستند، بلکه اساساً هیچ کاری برای آنها نمی‌شود کرد!

اما آیا به نظر نمی‌رسد چنین تحلیل‌هایی تنها به بی‌تر شدن فاصله نخبگان از مردم منتهی خواهد شد. آیا به‌راستی حاصل سه دهه فعالیت ارکان نظام جمهوری اسلامی و حتی حاصل کار خود نخبگان - که بسیار هم به آن مباحثات می‌کنند - عقب‌ماندگی توده‌ها بوده است! واضح است چنین موضع‌گیریها و تحلیل‌هایی، نه تنها با ماهیت عملکرد مردم در انتخابات اخیر هیچ تطابق و تناسبی ندارند، از فهمی بسیار نادرست و کوتهمینانه ناشی می‌شوند. به نظر می‌رسد باید حقیقتی بسیار ظریف و البته آشکار شده - را بیان کرد و آن اینکه در پی پیروزی انقلاب اسلامی و نزدیک به سه دهه تلاش و فعالیت تمامی طبقه‌ها در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، اکنون مردم به یک بلوغ فکری و سیاسی رسیده‌اند که به راحتی دست به تصمیم‌گیریهای بزرگ و حساس می‌زنند. مردم در سوم تیر ثابت کردند که با بلوغ فکری و درک سیاسی خود حتی نخبگان را نیز پشت‌سر گذاشته‌اند. اینک اوضاع به‌گونه‌ای است که نخبگان پشت‌سر مردم حرکت می‌کنند و برخی از آنها تنها به تحلیل اقدام بزرگ ملت مبادرت می‌کنند. اما در این میان برخی، با عدم درک صحیح از اوضاع و حرکت مردم، سعی می‌کنند این حرکت اصیل و پویا را با انواع تهمتها زیر سوال ببرند. از این رو ضروری است جامعه فکری، روشنفکران و نخبگان جامعه به بازتعریف خود در اوضاع کنونی اقدام کنند و رسالت، اهداف و روشهای حضورشان در بین مردم را مشخص نمایند. نخبگان کشور باید با کم کردن فاصله خود با مردم، هر چه زودتر به آغوش ملت بازگردند. نخبگان نباید با شوک یا سونامی تلقی کردن سوم تیر، خودشان را از تحقیق و پژوهش در خصوص چگونگی علل وقوع این واقعه خلاص کنند. سوم تیر یک واقعه طبیعی بود که براساس برخی علل و عوامل و در پی بروز یک روند طبیعی، روی داد. نخبگان نباید با سلیبی‌شمردن انتخابات اخیر و با ذکر مواردی نظیر این که «مردم فقط می‌دانستند چه نمی‌خواهند» به شعور و آگاهی مردم اهانت کنند. در پایان کلام، مجدداً بر بازگشت نخبگان و روشنفکران واقعی و مسلمان به آغوش مردم و نیز ارائه بازتعریفی نوین از کلمه «نخبه» و «روشنفکر» از سوی آنان تاکید می‌گردد. در این راستا، توجه به موارد زیر راهگشا خواهد بود:

- ضرورت توجه ویژه و خاص نخبگان سیاسی به مقوله عدالت و حق برخورداری برابر مردم از تمام موقعیتهای - ضرورت توجه به کمرنگ شدن مرزبندیهای کاذب سیاسی بین مردم و بروز نوعی انزجار فراگیر عمومی از جناح‌بندیهای افراطی - مدنظر قراردادن بی‌توجهی مردم به انواع تبلیغات غربی در

فعالیت‌های سیاسی و ضرورت باور به لزوم حضور ملموس و نزدیک نخبگان در میان توده‌ها.

- ضرورت اقبال نخبگان به مقوله کادرسازی، جهت پیشبرد امور کشور و کسب آمادگی برای اعلام بازشناسی تدریجی نسل اول انقلاب در سالهای آتی.

- ضرورت احتراز نخبگان از منع کردن مردم از حضور اجتماعی؛ زیرا رویگردانی مردم از شعار «تحریم» در انتخابات اخیر به اثبات رسید.

- ضرورت اهتمام ویژه نخبگان به مقوله آزادیهای همه‌جانبه و فراگیر و پرهیز از تعریف سطحی و جناحی آزادی

- ضرورت توجه به این امر که مدیران کوتوله و فاقد تواناییهای لازم، از نگاه مردم پنهان نخواهند ماند. نخبگان باید همواره مشوق مدیریت انقلابی و پویا در کشور باشند.

- ضرورت مدنظر قراردادن رویکرد مردم به شعارهای اولیه و راستین انقلاب اسلامی.

- نخبگان باید فضای سیاسی و اجتماعی کشور را به سمت آرامش و ثبات رهنمون سازند و از جنجال‌های غیرواقعی و هزینمهر پرهیز کنند.

- ضرورت توجه به این نکته که روشنفکر و نخبه تا کجا می‌تواند در نظام سیاسی جامعه ساختار شکن و استحاله طلب باشد.

- ضرورت محدود نشدن نخبگان در یک حزب خاص و پرهیز از دولتی شدن

- ضرورت توجه به نقدهای آکادمیک، علمی و غیرسطحی از دولت و دوری از انتقادات بی‌محتوا و غیرمنطقی

- ضرورت تن دادن و احترام نخبگان به اصل دموکراسی و مردم‌سالاری و پذیرش رای اکثریت مردم و عدم تقسیم آراء، به کمی و کیفی؛ چراکه اساساً چنین تفکیکی محلی از اعراب ندارد.

- روشنفکر نباید ایده‌آل‌ها و آرمانها را در مزیح عملگرایی و پراگماتیسم قربانی کند؛ چراکه در نهایت خود نیز قربانی این روند خواهد شد.

- ضرورت توجه به این مساله که هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. بی‌توجهی به این امر از سوی نخبگان، حساسیت خاصی را در جامعه و در نگاه مردم نسبت به نخبگان برمی‌انگیزد.

- ضرورت توجه نخبگان به تضعیف جایگاه احزاب در میان مردم.

- ضرورت درگیر نشدن ابزاری نخبگان در مقوله قدرت و ثروت و نزدیک نشدن به آن

- ضرورت ارائه تفسیر مثبت از حضور مردم و پرهیز از وارد کردن اتهامات بی‌مورد به توده مردم و احیاناً نادرست نامیدن انتخاب آنان.

- ضرورت توجه به تشکیل «اتاق فکر» جهت همفکری نخبگان و دوری از تصمیم‌گیریهای کاملاً اشتباه و برخلاف خواست عمومی.

- ضرورت اتخاذ تصمیمات استراتژیک از سوی نخبگان و دوری از تصمیمات مقطعی، حزبی، یا فردی.

- لزوم اتخاذ مواضع ثابت از سوی نخبگان و عدم چرخشهای ناگهانی و متناقض از سوی آنان.

- ضرورت اتخاذ موضع ناپیدی، انتقادی، به‌صورت همزمان، جهت منتفع شدن همزمان دولت و مردم از حضور نخبگان.

- ضرورت جلوگیری نخبگان از تولید قدرت از ثروت و بالعکس؛ چراکه این عمل در حقیقت در درازمدت باعث حضور افرادی در جامعه خواهد شد که تنها اسم نخبه سیاسی را دارند، نه کیفیت واقعی آن را.

- نخبگان و روشنفکران باید شعور سیاسی مردم را بالا ببرند و احترام به قوانین را به آنها بیاموزند. نه‌اینکه به‌زور برای آنان تعیین تکلیف کنند. انتخابات اخیر نشان داد که چنانچه مردم به تعیین تکلیف از سوی نخبگان بی‌توجهی کنند، روشنفکران دچار افت شأن و مقام اجتماعی می‌شوند.

- ضرورت پرهیز کامل از نگاه تک‌بعدی به مسائل و مطالبات فرهنگی، سیاسی و... جامعه.

- هرچند ارتباط نسبی نخبگان سیاسی با گروهها و جناحهای سیاسی فعال در کشور جرم نیست و اساساً انقطاع کامل از آنها نه ممکن و نه مفید است. اما نخبه باید به‌درستی از میزان نفوذ، محبوبیت و عقبه حزب یا گروهی که از آن طرفداری می‌کند، با خبر باشد و همسنگ با آن اقدام کند؛ در غیر این صورت با کاهش شدید تأثیرگذاری خود در جامعه مواجه خواهد شد.

- ضرورت احتراز نخبگان و روشنفکران از افتادن به دام غرور نخبه‌گرایانه به جای درک واقعیات.

- نخبه باید بداند که سیاست فقط تاکتیک نیست بلکه تکنیک نیز در آن موثر است. بی‌تردید کیفیت فعالیت در تاکتیکهای اتخاذ شده، از نگاه مردم پوشیده نخواهد ماند. در واقع سوم تیر را باید پیروزی تکنیک بر تاکتیک در مبارزات انتخاباتی دانست.

- نخبگان باید توجه داشته باشند که در بسیاری موارد به جای بازیگر بودن، می‌توان بازیگردان بود.

- نخبه باید بداند که همراهی با دولت، بدون نقد، نظارت و هدايت، همانقدر خطرناک است که نقد و نظارت بدون همدلی و همراهی.

- در صورتی که فضای سیاسی کشور از سوی نخبگان رادیکال شود و نخبه نتواند به فضای رادیکال خود ایجاد کرده پاسخ دهد، مجبور خواهد بود در یک حرکت افراطی به سمت جلو و با نوعی انتحار سیاسی بر شدت رادیکالیسم خود بیافزاید. ضمن تذکر به نخبگان کشور، بر این نکته گوشزد می‌کنیم که چنین اقداماتی در درازمدت به بروز رفتارهای ضدسیستمی و ضدساختاری تبدیل خواهد شد.

- متأسفانه در انتخابات سوم تیر دیدیم که برخی نخبگان، حاصل کار گذشته خود را نیز به تمسخر گرفتند. نخبه به‌جای استحاله‌طلبی افراطی جهت منکوب کردن رقیب، باید به طرح و شکل‌دهی فضای سیاسی براساس نیازهای واقعی مردم و جامعه مبادرت ورزد.

- مردم نباید به هیچ‌عنوان در گفتار و عمل نخبگان تناقض مشاهده کنند.

- براساس تعریف مشهور از دموکراسی یعنی «روشی برای برگزیدن و انتخاب حاکمان و نخبگان»، باید دموکراسی را یک روش تلقی کرد نه یک آرمان و هدف غایی. نخبه باید علاوه بر پرداختن به مقوله مردم‌سالاری، به سایر حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز بپردازد و خود را صرفاً وقف مقوله دموکراسی ننماید.

- چراکه دموکراسی صرفاً روشی جهت رسیدن به شرایط مطلوب است و نه تمام هدف. ■